

تفسیر سیاسی آیه قسط در گفت‌وگو با حسین سوزنجی
(دانشیار علوم اجتماعی دانشگاه باقر العلوم علیه السلام)

فقدان علم عدالت

چگونه آیه قسط بر اصالت مردم و لزوم علم در اجرای عدالت دلالت دارد؟

سید جواد نقوی /

روزنامه نگار و پژوهشگر اندیشه سیاسی



در قرآن کریم آیات فراوانی را می‌توان یافت که به نحوی با مسئله حکمرانی معاصر و ویژگی‌ها و اقتضانات آن ارتباط موضوعی داشته باشند؛ به عنوان مثال، آیه ۲۵ سوره حدید (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) همواره از منظر عدالت اجتماعی مورد تأکید مفسران و متفکران مسلمان بوده و هست. به نظر شما آیا از این آیه می‌توانیم برداشتی راهگشا برای قواعد حکمرانی فعلی و وضعیت کنونی کشورمان داشته باشیم؟

بله. اساساً مگر از آیات قرآن کریم انتظاری غیر از این داریم!؟

از آیه یادشده برداشت‌های حداقلی و حداکثری درباره موضوع عدالت وجود دارد. برخی شارحان منظور از قسط را در این آیه، دادوستد صرف بین مردم دانسته‌اند. آیا برای بحث در نسبت این آیه با حکمرانی نیاز است با ارائه تفسیر بدیل به اعتبارزدایی از این تفاسیر دست زد؟ اگر در تفاسیر، این آیه به امر خصوصی فروکاسته شود چگونه می‌توان ارتباط نظری این آیه را با امر عمومی احیا و در منطقی دولت بازآفرینی کرد؟

برای اینکه یک معنایی را اثبات کرد، نیاز نیست از معانی دیگر اعتبارزدایی کنیم. قاعده‌ای در علم اصول است که شیخ محمدرضا اصفهانی (شاگرد آخوند خراسانی) در وقایع‌الآذهان به خوبی از آن دفاع کرده و امروزه اغلب آن را قبول دارند و آن این است که «استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا مجاز است». براساس این قاعده، یک آیه در آن واحد می‌تواند چند معنای متفاوت و درست داشته باشد و صرف پذیرش یک معنای درست برای یک آیه مستلزم کنار گذاشتن سایر معانی نیست (مگر اینکه بین دو معنا تناقض باشد، که چنین چیزی هم عملاً منتفی است)؛ از این رو این آیه می‌تواند هم ناظر به روابط عادی بین مردم باشد و هم ناظر به قواعد حکمرانی و برای قبول یکی، نیازی به نفی دیگری نیست. (گفتنی است که این بحث با بحثی که امروزه برخی روشنفکران با عنوان تعدد قرائت مطرح کرده‌اند و در واقع تجویز تفسیر به رأی است، کاملاً تفاوت دارد که اینجا مجال تفصیل آن نیست).

نکته مهم در این آیه نقش مردم در برپایی عدالت است که با تفسیر حداکثری می‌توان آن را عدالت اجتماعی نام‌گذاری کرد. آیا می‌توان با استناد به آیه مذکور، تفسیری از نوع رفتار و کنشگری مردم ارائه داد که در وضعیت فعلی نیز برای حکمرانی مفید واقع شود؟

قوانینی که از آیات قرآن استنباط می‌شود جهان شمول و ازلی و ابدی است و برای تطبیق آن بر اوضاع حکمرانی کنونی نیازی نیست که حتماً تفسیر خاصی از نوع و کنشگری امروزین مردم ارائه شود. به ویژه دلالت این آیه دلالت عامی است که اتفاقاً شامل مردم امروز هم می‌شود و نیاز نیست که پیشاپیش تفسیر خاصی از کنشگری مردم امروز را مبنا قرار دهیم.

برخی معتقدند تفسیر و کارکرد مفید این آیه مختص و منحصر به وضعیت انقلابی است و در عصر فعلی حکمرانی نمی‌توان از آن برای بسیج توده‌های آگاه استفاده کرد. آیا دولت فعلی، که نماد حکمرانی در کشور است، می‌تواند با توجه به قدرت برانگیختگی و کنشگری نهفته در این آیه، از آن برای تحقق عدالت استفاده کند؟

برای جدی گرفتن
تلازم عدالت و
جمهوریت نیاز
نیست تفسیری بر
آیه (سوره حدید)
تحمیل کنیم؛
بلکه کافی است
با فرازهای این آیه
گام به گام پیش
برویم تا ببینیم چه
الگویی برای اجرای
عدالت می دهد
و جمهوریت را
چگونه در این میان
جدی می گیرد؟

اگر کسی در خصوص این آیه چنین ادعایی دارد باید دلیل خود بر اختصاص این آیه به وضعیت انقلابی را بیان کند؛ چراکه ظهور این آیه هیچ ربطی به وضعیت انقلابی و غیرانقلابی ندارد، اما اگر این نظر درباره کارکرد کلی آیات قرآن کریم است، باید گفت کسانی که چنین اعتقادی دارند هم با جایگاه قرآن کریم و هم با حقیقت فطرت انسان هانا آشنا نیستند:

الف. وقتی از امام رضا(ع) سؤال می شود که چرا قرآن به نحوی است که هرچه بیشتر نشر می یابد جز تازگی و طراوت نمی افزاید، می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِرَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ، فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ، وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. چون خداوند متعال قرآن را برای یک زمان، و نه زمان دیگر، یا برای یک مردم، و نه مردم دیگر، قرار نداده است؛ بلکه برای همه زمان هاست، از این رو در هر زمانی نو و نزد هر قومی تازه و باطراوت است تا روز قیامت» (عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۸۷؛ امالی طوسی، ص ۵۸۱)؛ پس آیات قرآن برای همه زمان هاست، نه مثلاً فقط برای شرایط انقلابی!

ب. علاوه بر این، فطرت انسان ها اساساً عدالت خواه است و اگرچه شیاطین انس و جن تلاش می کنند با انواع روش ها وی را به انحراف بکشند، باز می توان روی فطرت عدالت خواه آنان سرمایه گذاری کرد؛ لذا این توهم که عدالت جویی صرفاً مربوط به وضعیت انقلابی است، نیز توهمی مبتنی بر نفهمیدن حقیقت انسان است. پس هم اقتضای جایگاه قرآن کریم، جهان شمولی و همه زمانی بودن آیات آن است، و هم اقتضای فطرت انسانی این است که همواره بتوان او را برای حرکت در مسیر عدالت کمک کرد، و اتفاقاً این آیه هم از آیات عام است نه ناظر به وضعیت خاص.

قول مشهور است که اگر قرار باشد چند آیه مهم و مرتبط در قرآن کریم با طرح واره نظام دانایی و معرفتی انقلاب اسلامی ایران معرفی کنیم، بدون شک یکی از آن آیات شریف همین آیه ۲۵ سوره حدید است. در زمان کنونی، چطور می توان از ظرفیت این آیه در قالب و شکل یک دولت و سیاست گذاری دولتی استفاده کرد؟ آیا دوباره باید به همان نظام معنایی رجوع کرد یا اینکه باید براساس دولت فعلی، نظام معنایی جدیدی را دوباره صورت بندی کرد؟

من برای این آیه نظام معنایی قدیمی و جدید قبول ندارم. به نظرم اگر افراد نخواهند به تفسیر به رأی روی آورند و واقعاً به خود آیه گوش دهند، قطعاً این آیه ظرفیت های جدی ای دارد که نظام معنایی مناسبی برای حرکت به سوی عدالت در اختیار همگان (چه گذشتگان و چه ما) قرار دهد.

نظام سیاسی مطلوب این آیه چیست و چه مشخصاتی دارد؟ آیا با تبیین، تفسیر و تشریح نظم و نظام حاصل از آیه مذکور، در دام

اتوپیاگرایی نمی‌افتیم؟ آیا دولت هم در مقام نظر و هم در مقام عمل می‌تواند چنین نظمی را اتخاذ، اجرا و دنبال کند؟

به نظر می‌رسد طرح این نگرانی، که تبیین و تفسیر آیه قرآن ما را به اتوپیاگرایی (آرمانگرایی محض که از واقعیات عینی غافل می‌ماند) بکشاند، تحت تأثیر کسانی است که باور ندارند قرآن کریم کتاب خداوند برای زندگی انسان است؛ همان خدایی که ۱۴۰۰ سال قبل و امروز برایش فرقی ندارد و اگر پیامی را در ۱۴۰۰ سال قبل به عنوان پیام ابدی خویش فرستاد از تمام تحولاتی که تاکنون رخ داده، آگاه بوده و می‌دانسته که چگونه آرمان‌های مطلوب انسان را با لحاظ واقعیات زندگی او در تمام اوضاع متغیر زمان و مکان نازل فرماید. بله، اگر نعوذ بالله کسی قرآن کریم را ساخته و پرداخته شخص حضرت محمد (ص) بداند، می‌تواند چنین توهمی را درباره آن داشته باشد؛ اما از یک مسلمان انتظار چنین نگرانی‌ای نمی‌رود. کسی که با قرآن کریم انس داشته باشد به وضوح می‌فهمد که این کتاب آسمانی نه آرمان‌گرایی محض را ترویج می‌کند که به دام اتوپیاگرایی گری بیفتند و نه واقع‌گرایی محض را که به نان به نرخ روز خوردن مبتلا شود؛ بلکه «آرمانگرایی واقع‌بین» است. البته قبول دارم که متأسفانه بسیاری از افراد با رواج باورهای شخصی خویش به عنوان تفسیر قرآن، زمینه چنین سوءظنی را فراهم کرده‌اند که از این جهت شما حق دارید که پیشاپیش نگران افتادن ما در دام تفسیری اتوپیاگرایانه باشید. ما هم باید مراقب باشیم نظرات شخصی خود را بر قرآن تحمیل نکنیم. متأسفانه بسیاری از ما شعار قرآن و اسلام را می‌دهیم؛ اما صرفاً براساس نظرات ناقص خود نظر می‌دهیم نه واقعاً مستند به آیات و احادیث.

در اینجا و به عنوان مقدمه‌ای برای تفسیر کاربردی این آیه، مناسب است موضع‌گیری ائمه اطهار در برخی از وقایع مشابه را متذکر شوم که ایشان چگونه در قبال اینکه مبدا فهم ناقص افراد از مسائل مختلف، ولو با انگیزه خوب، به جای اسلام و قرآن مبنای عمل قرار گیرد هشدار داده‌اند؛ چراکه به نظر می‌رسد یکی از معضلات نظام که ریشه بسیاری از ناکامی‌های نظام در رسیدن اهدافش بوده، این است که به‌رغم اینکه عموماً شعار اجرای اسلام سر داده شده، در بسیاری از موارد - حتی با وجود اینکه حسن نیت هم در کار بوده - عملاً فهم‌های ناقص افراد (نه توصیه‌های واقعی اسلام) مبنای عمل قرار گرفته است. اما آن وقایع:

واقعه اول: زید بن علی وقتی از ظلم بنی امیه به ستوه می‌آید. تصمیم می‌گیرد علیه ظلم قیام کند و خدمت امام باقر (ع) می‌رسد و اعتراض می‌کند که «لَيْسَ الْإِمَامُ مِمَّا مَنْ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَأَرْحَى سِنَّتَهُ وَتَبَطَّ عَنِ الْجِهَادِ: امام کسی نیست که در خانه بنشیند و پرده بیندازد و از جهاد خودداری کند.» خلاصه سخنش این است که اگر تو قیام نمی‌کنی، من قیام می‌کنم. محور پاسخ امام (ع) به او این است که آیا واقعاً تو احاطه علمی کافی به قیامی که می‌خواهی انجام بدهی داری؟ و اگر نداری، آیا نزد خداوند حجت داری که این کار تو لزوماً به نفع دین و به نفع خودت تمام شود؟ و خلاصه اینکه: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ إِمَامٍ ضَلَّ عَنْ وَفْتِهِ فَكَانَ التَّابِعُ فِيهِ أَعْلَمَ مِنَ الْمَتَّبِعِ: به خدا پناه می‌برم از امامی که زمانش را گم کند به طوری که کسی که دارد پیروی می‌کند از کسی که قرار است از او پیروی شود داناتر باشد» (کافی، ج ۱، ص ۳۵۶-۳۵۷).

واقعه دوم: عمرو بن عبید و واصل بن عطا و جمعی از معتزله خدمت امام صادق (ع) می‌رسند و از ایشان می‌خواهند برای قیام علیه ظلم بنی امیه به محمد بن عبدالله (نفس زکیه) ببینوند. حضرت با ایشان مواجه‌هایی می‌کند. محور استدلال‌های حضرت این است که به آن‌ها نشان دهد شما که می‌خواهید حکومت بنی امیه را سرنگون کنید و خودتان قدرت را به دست بگیرید، احکام خدا را در موقعیت‌های اجتماعی جدیدی که پیش می‌آید بلد نیستید، و فقط براساس حدس و گمان می‌خواهید در این موقعیت‌ها اقدامی انجام دهید؛ لذا این‌گونه حکومت داری (که افراد فقط دلشان می‌خواهد حکومت اسلامی باشد؛ اما احکام اسلام در موقعیت‌های جدید را نمی‌دانند و صرفاً با

اگر بخواهیم مفاد آیه را بر وضعیت امروزی تطبیق دهیم، شاید بتوان گفت «کتاب» کنایه از قانون و مقام قانون‌گذاری (قوه مقننه) است و «میزان» کنایه از قضاوت (قوه قضاییه)، آن‌گاه این‌ها برای آن است که اقامه و اجرای قسط (قوه مجریه) را مردم انجام دهند.

حدس و گمان اقدام می‌کنند) از این حیث که باعث گمراهی مردم می‌شود، ترجیحی بر حکومت بنی‌امیه ندارد! (کافی، ج ۵، ص ۲۳-۲۷)

واقعه سوم: محمد بن حکیم به امام کاظم (ع) عرض می‌کند که ما با بهره‌گیری از تعالیم و احادیث شما در دین فقیه شده‌ایم و پاسخ مسائل مردم را بر اساس تعالیم شما می‌دهیم؛ اما گاهی می‌شود که سؤالی می‌پرسند پاسخش را در تعالیم شما نمی‌یابیم آیا حق داریم با بررسی تعالیم شما و بر اساس مطالبی که خیلی به پاسخ مذکور نزدیک و با مطالب شما سازگارتر است به مردم پاسخ دهیم؟ حضرت می‌فرماید: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ؛ فِي ذَلِكَ وَاللَّهِ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ يَا ابْنَ حَكِيمٍ: اصلاً و ابداً! به خدا سوگند با این رویه بود که هلاک شد هر کس که هلاک شد» (کافی، ج ۱، ص ۵۶).

این سه واقعه از این جهت اشاره شده که در هر سه مورد، افراد ظاهراً دغدغه‌های خوبی دارند و می‌خواهند عدالت و احکام اسلام اجرا شود؛ اما چون با زوایای تعالیم اسلام آشنایی کافی ندارند و عملاً بر اساس سلیقه شخصی و فهم ناقص خود عمل می‌کنند مورد نهی شدید امامان (ع) قرار می‌گیرند.

آیا تلازمی میان عدالت و جمهوریت در این آیه دیده می‌شود؟ چگونه می‌توان این تلازم را تفسیر کرد؟

دلالت این آیه بر همراهی بین جمهوریت و عدالت جای بحث ندارد؛ اما نه همراهی‌ای از سنخ حکومت‌های کمونیستی و نه از سنخ لیبرال دموکراسی، که متأسفانه بسیار دیده می‌شود که افراد با چنین جهت‌گیری‌هایی این آیه را تفسیر می‌کنند. برای جدی گرفتن این تلازم هم نیازی نیست تفسیری بر این آیه تحمیل کنیم؛ بلکه کافی است با فرازهای این آیه گام به گام پیش برویم تا ببینیم چه الگویی برای اجرای عدالت می‌دهد و جمهوریت را چگونه در این میان جدی می‌گیرد.

آیه می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ؛ به یقین ما فرستادگان خود را با دلایلی روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و ترازو فرورستادیم، تا مردم به قسط قیام کنند، و آهن را فرورستادیم که در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است و تا خداوند کسانی را که او و فرستادگانش را در نمان یاری می‌دهند بشناسد، که همانا خدا نیرومند و مقتدر شکست‌ناپذیر است.»

اولاً فاعل برای برپایی عدل، «ناس» (مردم) است، نه خود انبیا و رهبران الهی و حاکمان (که چه بسا این تفاوت نگاه قرآنی است با نگاه کمونیستی و مارکسیستی که کنشگر اصلی در برقراری عدل را قوای حاکمه (دولت) می‌داند)؛

ثانیاً مقدمه اینکه این مردم بتوانند برای اقامه قسط قیام کنند، آن است که خداوند رسولانش را بفرستد و همراه با آنان کتاب و میزان (ترازو) نازل فرماید (که چه بسا این تفاوت نگاه قرآنی است با نگاه لیبرال دموکراسی که رأی و دلخواه اکثریت را محور اصل حاکمیت و نیز محور قانون و قضاوت قرار می‌دهد).

حالا بر این دو مقدمه ای که در آیه برای اقامه قسط توسط مردم بیان شده (ارسال رسل، و انزال کتاب و میزان) تمرکز کنیم:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ: ابتدا از فرستادن رسولان سخن می گوید. در نگاه قرآنی ارسال پیامبران صرفاً برای دادن پیام به مردم نیست، بلکه آمدند تا اطاعت شوند: نه تنها صریحاً فرمود «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ: و ما رسولی نفرستادیم مگر برای اینکه به اذن خداوند مورد اطاعت واقع شود» (نساء، ۶۴)، بلکه به طور مصداقی نیز در سوره شعراء بعد از دعوت هر پیامبری، این سخن را از او نقل می فرماید که: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا: تقوی الهی پیشه کنید و از من اطاعت کنید» (آیات ۱۰۸ و ۱۱۰ و ۱۲۶ و ۱۳۱ و ۱۴۴ و ۱۵۰ و ۱۶۳ و ۱۷۹). پس برای اینکه مردم بتوانند به قسط قیام کنند، خداوند ابتدا باید پیامبرانی بفرستد و مردم آنان را به عنوان رهبران خود در مصدر حکومت جدی بگیرند.

وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ: پس خداوند علاوه بر آن باید کتاب و میزان هم نازل کند و جامعه آن را مبنا قرار دهد. ظاهراً نزول «کتاب» به معنای فرستادن تعالیم و قوانینی است که اجرای آن قوانین توسط مردم است که به قسط منجر می شود، و چه بسا «میزان» (ترازو) هم اشاره است بر اینکه همه کارها با این قوانین سنجیده شود. اگر بخواهیم این فرازهای آیه را بر وضعیت امروزی تطبیق دهیم، شاید بتوان گفت «کتاب» کنایه از قانون و مقام قانون گذاری (قوه مقننه) است و «میزان» کنایه از قضاوت (قوه قضاییه)، لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ: آن گاه این ها برای آن است که اقامه و اجرای قسط (قوه مجریه) را مردم انجام دهند.

اکنون بگذارید به صورت مصداقی حکومت خودمان را بررسی کنیم که چقدر به این عمل کردیم:

در مقام نظر، ما حاکم اصلی را پیامبر و امام (ع)، و در دوره غیبت بر مبنای نظریه ولایت فقیه، این مسئولیت را بر عهده فقیه دارای شرایط می دانیم و نیز بر حسب قانون اساسی، قوانین (قوه مقننه) باید بر اساس کتاب آسمانی باشد (انزلنا الكتاب) و قوه قضاییه هم باید بر پایه قانون اساسی، «میزان» اسلام باشد. اگر این ها بود آنگاه این مردم اند که باید برای اجرای قسط قیام کنند (ليقوم الناس بالقسط)، که در قانون اساسی رئیس قوه مجریه را مردم انتخاب می کنند و بقیه اعضای قوه مجریه هم توسط نمایندگان مردم رأی اعتماد می گیرند. پس در مقام نظر تلاش کرده ایم منطبق بر آیه باشیم؛ اما در عمل چطور؟

اگرچه در خصوص اینکه قوه قضاییه (میزان) چقدر بر اساس اسلام عمل می کند می توان سخن ها گفت، و نیز درباره اینکه ما چقدر مردم (و نه حکومت) را عهده دار اجرای عدالت و اقامه قسط قرار می دهیم (که ظاهراً ادامه آیه نیز دلالتی دارد که باید مردم در این زمینه آزادی عمل داشته باشند تا معلوم شود که چه کسی واقعاً و در نهان می خواهد خدا و رسولش را یاری کند: وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَتَّبِعُهُ وَ يُؤْمَلَهُ بِالْغَيْبِ) می توان مناقشاتی کرد؛ اما در اینجا از این ها صرف نظر می کنیم؛ زیرا این ها از حوزه اختیارات

۱) اینجاست که شاید انتقاد مخالفان نظارت استصوابی قابل تأمل باشد، یعنی اگر این نظارت به قدری سخت گیرانه شد که مشارکت مردم به طور جدی بایمن آمد، آیا واقعاً مردم دارند اقامه قسط می کنند یا حاکمیت خودش تصمیم گرفته که مستقیماً به اجرای عدالت بپردازد؟ اینجا آن تذکر شهید مطهری در اوایل انقلاب جدی می شود که هر چند افراد در رأس حکومت قابل باشند افراد خاصی برای اجرا بهتر از بقیه اند و مردم در مقام تشخیص دارند اشتباه می کنند اما باید بگذارند مردم انتخاب کنند (بیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۲۲-۱۲۳)؛ طبق این آیه نیز به نظر می رسد خود مردم باید اقامه قسط را عهده دار شوند، نه کسانی که به نظر ما صلاحیت بیشتری دارند.

محور اصلی نقد
من ناظر به قانون‌ها
و رویه‌هایی است
که در کشور مبنای
عمل دولت قرار
می‌گیرد. آیا ما واقعاً
بر اساس کتاب
(تعالیم و قوانین خدا)
عمل می‌کنیم یا
بر اساس برداشت‌ها
و فهم ناقص خود از
عدالت؟

دولت خارج، و وظیفه سایر ارکان حاکمیت است.

محور اصلی نقد من در اینجا ناظر به قانون‌ها و رویه‌هایی است که در کشور مبنای عمل دولت قرار می‌گیرد؛ همان دغدغه، که در سه واقعه‌ای که در پاسخ سؤال قبل بیان شد، مورد توجه است: آیا ما واقعاً بر اساس کتاب (تعالیم و قوانین خدا) عمل می‌کنیم یا بر اساس برداشت‌ها و فهم ناقص خود از عدالت؟

منظورم را بایک مثال توضیح می‌دهم: از معضلاتی که سال‌هاست در کشور محل بحث و گفت‌وگو است مسئله قیمت‌گذاری کالاهاست. قرآن کریم درباره بسیاری از مسائل اقتصادی جامعه توصیه‌های جدی دارد، اما ظاهراً تصریحی درباره قیمت‌گذاری ندارد؛ البته کسانی که با تعالیم پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) که مفسران اصلی قرآن‌اند، آشنا باشند می‌دانند که قیمت‌گذاری در احادیث به شدت نهی و در حد بدعت شمرده شده است (وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۳۰-۴۳۳) و بر همین اساس فقهای شیعه نیز عموماً در فتاوی خود با آن مخالفت کرده‌اند، چنان‌که شیخ طوسی تصریح می‌کند که اجماع علمای شیعه بر عدم جواز قیمت‌گذاری توسط حکومت است (المبسوط، ج ۲، ص ۱۹۵). و فقط بحثی بین علمای شیعه مطرح شده در خصوص احتکار، که آیا در مقام مجبور کردن محکوم به فروش اموال احتکار شده (نه هرگونه گران‌فروشی)، قیمت‌گذاری روی کالای وی جایز است یا خیر؟ در این باره فقط معدودی از فقهای شیعه جواز قیمت‌گذاری در خصوص این مورد را صرفاً برای جلوگیری از اجحاف به مردم مطرح کرده‌اند (تفصیل اقوال در: مفتاح‌الکرامه، ج ۱۲، ص ۳۶۱-۳۶۲). البته همین را هم اغلب فقها، از خود شیخ طوسی گرفته تا امثال صاحب‌الجواهر، قولی ضعیف دانسته و گفته‌اند صرف اینکه باید وی را از اجحاف بازداشت تنها راهش این نیست که قیمت تعیین شود و او به فروش بر اساس آن قیمت تعیین شده مجبور گردد (جواهرالکلام، ج ۲۲، ص ۴۸۶). نظر فقهی خود امام خمینی (ره) نیز این بود که قیمت‌گذاری ابتدا به ساکن جایز نیست و فقط در خصوص محکوم، آن هم در جایی که معلوم شود وی می‌خواهد با عرضه قیمت نامتعارف عملاً از فروش و عرضه کالا خودداری کند، الزام وی به فروش کالایش به قیمتی که در بازار متعارف است، جایز می‌باشد (کتاب‌البیع، ج ۳، ص ۳۱۲-۳۱۳) اما بعداً در تحریرالوسیله همین راه هم بنا بر احتیاط واجب جایز ندانستند (تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۵۰۲).

وجود برخی مشکلات در ابتدای انقلاب (و شاید رخنه ناخودآگاه تحلیل‌های کمونیستی در ذهن برخی مسئولان) در مقطعی نظام را به قیمت‌گذاری مجبور کرد. ظاهراً همان زمان جناح موسوم به روحانیت این‌گونه جهت‌گیری در اداره کشور را زیر سؤال برد؛ اما با انگ اسلام آمریکایی از جانب جناح مقابل مورد هجوم واقع شد و اگر حمایت‌های شخص امام خمینی (ره) از امثال آیت‌الله مهدوی‌کنی نبود، امروزه چه بسا برخی ایشان را به عنوان طرفدار اسلام آمریکایی از قاموس یاران نظام حذف کرده بودند! متأسفانه این رویه (که چه بسا حد اکثر از باب حکم ثانوی می‌توانست در عرصه‌های محدودی به طور موقت عمل شود) به قدری به نام اسلام اجرا شد که امروزه

اغلب مردمان متدین یکی از وظایف حکومت را قیمت‌گذاری کالاها می‌دانند! و صداوسیما هم هر روز از بازرسی قیمت‌ها گزارشی پخش می‌کند! دولت هم با اینکه متوجه نادرست بودن این رویه و زیان‌های اقتصادی آن شده، حتی در مقام آزادسازی قیمت‌ها، دوباره یک قیمت پایه تعیین می‌کند و گویی دست برداشتن از قیمت‌گذاری را خلاف شرع می‌پندارد!

این مثال و ده‌ها مثال دیگر رادر نظام می‌توان یافت که چه بسا همگی مصادیق بازرسی از آن نگرانی‌هایی هستند که امام باقر(ع)، امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) ابراز می‌داشتند. آیا در این‌گونه موارد این‌طور نبوده که چون به نظرم کار خوب می‌آمد، بدون اینکه واقعاً مستندی در اسلام برای آن کار بیابیم و حتی با اینکه گاه اسلام آن را نهی کرده بود آن را عمل کردیم و بر آن اسم اسلام گذاشتیم؟! آیا نباید از این‌گونه اقدامات توبه کنیم و به مسیر اسلام برگردیم؟! به علت ضیق مجال، مطلب را بیش از این بسط نمی‌دهم. فقط یک بار دیگر آیه را مرور کنیم و ببینیم تا چه اندازه در مقام اجرای عدالت براساس این آیه عمل کردیم و تا چه اندازه براساس برداشت‌های شخصی خودمان؟! و اگر عدالت در کشور دچار مشکل است آیا این آیه راهنمای خوبی نبوده یا ما بدان عمل نکرده‌ایم!؟

«خداوند رسولانش را با دلیل‌های روشن فرستاد و کتاب و ترازو نازل کرد» (آیا بدین معنا نیست که هم اصل حاکمیت و هم ابعاد قانون‌گذاری و قضایی در حکومت باید براساس دستورات و تعالیم الهی باشد، نه نظرات شخصی و جمعی و تحلیل‌های سوسیالیستی و لیبرالیستی و...؟)

«تا اینکه مردم برای قسط قیام کنند» (آیا بدین معنا نیست که مقام اجرا، باید مبتنی بر ورود مردم در عرصه باشد نه اینکه خود حکومت، جدای از اینکه مردم حاضر به همراهی هستند یا خیر، عهده‌دار اجرای عدالت شود؟)

«و آن را فرو فرستادیم که در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است.»

«و تا خداوند کسانی را که او و فرستادگانش رادر نهان یاری می‌دهند بشناسد» (آیا این تأکیدی بر همان اقامه قسط از طریق مردم نیست؟ که با این حضور اقشار مختلف مردم در مقام اجرا، پشت پرده اهداف افراد از ورود به مقام اجرا معلوم شود و همه بفهمند که چه کسانی در نهان برای یاری دادن خدا و رسولش وارد میدان شده‌اند و چه کسانی برای اهداف دیگری سراغ این مقامات آمده‌اند؟)

«که همانا خدا نیرومند و مقتدر شکست‌ناپذیر است» (آیا بدین معنا نیست که اگر شما به اقتضائاتی که در این آیه آمد عمل کنید، قطعاً خداوند کار شما را به سرانجام می‌رساند؟ به تعبیر دیگر، آیا نمی‌خواهد بفرماید خدا که شکست نمی‌خورد، پس اگر شما در اجرای عدالت موفق نبوده‌اید؛ چون واقعاً به دستور خدا در این آیه عمل نکرده‌اید؟)

خداوند ان شاء الله همه ما رادر مسیر شناخت و عمل به آیات قرآن کریم موفق بدارد.

